

عقلانیت مولانا را می‌توان به معنای...

عقلانیت مولانا را می‌توان به معنای...

عقلانیت مولانا را می‌توان به معنای...

عقلانیت مولانا را می‌توان به معنای...

عقلانیت مولانا را می‌توان به معنای...

عقلانیت مولانا را می‌توان به معنای...

عقلانیت مولانا را می‌توان به معنای...

عقلانیت مولانا را می‌توان به معنای...

عقلانیت مولانا را می‌توان به معنای...

عقلانیت مولانا را می‌توان به معنای...

عقلانیت مولانا را می‌توان به معنای...

عقلانیت مولانا را می‌توان به معنای...

عقلانیت مولانا را می‌توان به معنای...

عقلانیت مولانا را می‌توان به معنای...

عقلانیت مولانا را می‌توان به معنای...

عقلانیت مولانا را می‌توان به معنای...

گذری و نظری به عقلانیت مولانا

سید حامد طوی

معرفت آدمیان نیست بلکه اراده‌ای
بزرگ که به سمت مدیریت عالی جهان
آفرینش سوق می‌دهد در کار است و
اگر از عقل و عقلانیت و خرد سخن
من‌گویانه به‌صراحت و روشنی، به مبدا
آفرینش بوجه می‌دهد و اصولاً مولوی
اگر از خردورزی و عقل سخن
من‌گوید، آن عقلانیتی است که بیشتر
تعریف فرزندانگن و اولیای خداوند را
کنایه می‌کند که «العقل ما عبد به
الرحمن» (۳) عقل آن چیزی است که
به واسطه آن خداوند مهربان بندگی
شود؛ یعنی کاربرد عقل عبارت است
از پرکردن چاله‌ها و گوفال‌های مستیر

که به خواب و مرگ گزیده بی‌خبر
صورت آمد چرخ لایس و چون هم
جز به عقل و جان نچیند نقش‌ها
بی‌خبر بود او که آن عقل و لولاه
بی‌زلف خدا باشد بجهاد
یک زمان از وی نهایت بر کند
عقل بزرگ ابلیس ما می‌کند (۴)
در این داستان، مولانا ضمن
این که با روشنی تمام، عالم واقع را
ببین می‌کند و نسبت فهم ما را از
جهان بیان می‌نماید و از همه مهم‌تر
اشاره می‌کند به صفری بزرگ و
کنش‌های و فاش شدن اسرار و رموز
جهان آفرینش تنها به پیشرفت علم و
دانش و تلاش انسان‌ها و کسب

جهان‌بینان بی‌آگاهی عمیقی
مربوهان کینه را خطای (۱)
مولانا جلال‌الدین در دفتر چهارم
مثنوی، داستان کوتاهی می‌سراید که
بخشی از آن چنین است:
مورکی بر کاهذی دید او بلم
گفت با موروی دیگر این ترازم
که عجایب نقش‌ها آن کلک کرد
همچو ریحان و چو سوسن زار و وره
گفت آن مور، اصبح است آن پیشه‌ور
وین قلم در فعل فرج است و اثر
گفت آن مور سوم، کز بازو است
مورکی بر کاهذی گفت ای کلاه
همچو من بر کلاه تو کلاه است
مهر موران فطن بود اندکی
گفت کز صورت بیهوده این مهر

این عشق می آید که در پی روده باشد زیرا که ناله با صد غرور می باشد بلکه اصولاً به عشق است انسان و کاربرد اجتماعی آن فرس براند و آدمیان را از تکلیف بر عقل بریزد و بریز می دهد. کاربرد عقل که در خدمت اصلی انسان به سوی رساندن آن با آهنگ گل هستی است و پیش از آنکه نظر مولوی است:

عقل بر عقلی غلبه است و ظن زانکه در فلسفه است او را وطن (۱۲)
 مفسر مولوی در حدیثی است که سر از عقلی خود و نظرات از عشق سر برود خواهد کرد زیرا عقل جزئی این مکانیزم بر عقلی دیگر بود
 عقل جزئی بر عقلی دیگر بود (۱۳)
 عقلی بر عقلی دیگر است صاحب سر بود (۱۴)
 عقلی بر عقلی دیگر است
 عقلی بر عقلی دیگر است
 عقلی بر عقلی دیگر است چکار
 کر میوزاد بر عقلی دیگر (۱۵)

عشق می کشاند در عشق مکانیزمی پیچیده است که در طبیعت شگفتی های بزرگ و از عقلی بی خبری می گردد. متنوی خود یکی از بزرگترین آثار به جا مانده از پروتو عقلی است که در سینه بسیاری از اندیشمندان و محققان بزرگ را برانگیخته است و موجب عقل و تکرار اندرزهای اخلاقی برای بیداری خرد آدمیان و کشیدن کوسه های اجتماعی به عقلاست که به عقلا جامعه ای بر اساس آزادی و عقلی و آبادی بسازند. تقاضای عقلی مولانا در این است که عقلی بر عقلی با اسیر نفس و سوسه گر و سوسه گر عقلی به زشتی نهد تا چهار حسرت و پشیمانی نگردد. دچار حسرت و گمان شدن آفتی است که که در این باطنی است. این عقل آدمی را با کسوی بوحید می کشاند و در عبادت و پیدا کردن روانی متعصب و در محال حقیقت از خود انعطاف می دهد و دچار سفسطه و سفسطه می گردد.

کسانی که به آیات خلود کافر می شوند و از آن روی برمی تانند،

بی تردید وارد جنت خواهند نمی شوند تا این که جمل از سوراخ سوزن در آید و این عقلا خلودند که در این سوراخ هوشیار می کشد انسان وقتی مانسک به صورتی می زند و با نقاب چهره اصلی خود را می پوشاند پس از عقلی این نظامی نظامی و این سلیبک فریب دهنده به ظهورش می آید و هنگام تر آوردن آن ای بسا که پوست صورتش زده شود بکند. این است که مولانا در دفتر اول به خود و کردن نهادن به قولین و مستعدی کفر قابل تمیز الهی دعوت می کند و اشاره می کند که:

زشته را با ناله به سوزن از جمل
 نیست در خاطر با جمل اسم عقلی
 کن هر چهار یک جملی
 جز به عقلی در باطن و عقلی (۱۶)
 هم بلخ در این در بیست اشاره به آیه جهلم از سوره اعراف می کند که می فرماید در طبیعت کسانی که آید ما را دروغ بشمرند و از آیه در این آیه تکیه و زهدی در هر ای استخوان را برایشان نمی کشاند بر تریه و طبیعت در نمی آید مگر آن که شتر بر سوزن داخل شود و در این میان بزهکاران را کفر می دهد. بیشتر مفسران عقلی را شتر می دانند که به نظر می رسد که یکی دیگر از معانی جمل یعنی زمینمان ظهور که در بیت پیشین کشتی به کار می رفتند می فهمد آیه مناسب تر است زیرا که مطالب بزرگ در سوراخ سوزن در می رود و چون کن که علامت و حرف انگار است. در آیه آمده یعنی اش این است که هرگز وارد بهشت نمی شوند به خصوص (اگر به جن جن شتر گرفته شود) در حالتی که شتر به زمین خرابی کلفت از این است که کتب می شود اما به شتر و رسته رسته شتران به سوزنی که از آن خط لوله بود کلمات بیرون می آید و تغییرات انسانی در خود به وجود آورد و در حقه شود و زناست بکشد و با مفراتش (فهرست) عمل خود را بسازد و از عقل ملکوتی و الهی بهره بردار در صفا

خرمندان و بر این تکل خرابی بر کتب عهد جدید خوانده است که احمق بود ملکوتی خلودند و خواهد شد تا شتر از سوراخ سوزن در آید و این یعنی آیه که امر به حال کتابی از آن که هرگز چنین نخواهد شد.

یادش هر وقت خرمندی و عقلانیت در سوراخ سوزنی می زند و در هر یک از این کتاب است که این همه در هر ایون عقلی و عقلی نظری و عقلی الهی و عقلی کتبایی است که در این است و مولانا در کتاب مختلف عقل را شکسته و در هر یک از این سوراخ سوزن و با شکر می خواند است که در این مختصر نمی گنجد.

آیه بر عقلی دیگر با خود آید
 ۱۶۰۰ و ۱۶۰۰ در هر ایون است و بهار
 باغ دان را سوزن و تر و تازه بین
 بر کله در سوزن و سوزن و با سوزن
 زانکه بر کله با ناله کله خاک
 بر آیه ای که همان سوراخ کلاه
 این سخن مانع کند از جمل کل است
 برای آن گلزار و سوزن سوزن است (۱۷)
 و چه نیا در دفتر دوم مشهوری در خلال شگفتی بسیار طالب می فرماید:
 ای که از تو اولین انجمنی
 مابقی تو انداختن و رسته های
 اگر گل است آید به بر گلشن
 در بوه خلدی به همه گلشن (۱۸)
 نیست نفرد و انجمنه و عقل و
 دیکتوری و استبداد بسیار از این است
 ایشان با بصیرت هرگز در زبان عیاران و
 بی خردان که هر حکم نمی کنند انسان
 روشنگر خلق گدا به سوزی کاغذ کشیدن
 حیار خلق نمی آید ایشان بیای خرمند
 به عقلی است شکر مستمکن آن لاله و
 خرمندان بی صورت نخواهد بود.

هر وقت آینه تمام نمای طبیعت انسان است که زلفی ها و جهالت های او به او می نمایانند و به او درس آزادی و آزادی و بازگویی و کرامت می دهد. خرمندی و خرمندی نباید به آزادی و آزادی می انجامد در حقیقت مولوی از حربه آزادی دفاع شده است. آزادی در نظر مولوی بر اساس عقلاست و خرمندی و فرزندی بنیان نهاده شده است اما مسئله آزادی که در متنوی

به گونه نظری آورده شده حکایت از این نمی کند که مولانا آزادی فکر و اندیشه را برای ایجاد مقدمه ای جهت ترک و فهم آزادی اجتماعی و مدنی طرح کرده است؟ این گونه گمان می رود که نسبت مولوی از طرح اختیار و آزادی کنش و امضای عقلی گزینش است که آزادی زاینده خرمندی و فرزندی است.

حربه و جدائی به جای حس بود هر دو در یک جدول ای هم می رود که می آید بر او کن یا ممکن امر و نهی و ماسر اما و سخن این که فرما این کلام با آن کنم این دلیل اختیار است ای هم و آن پشیمانی که خودی از بی و اختیار خویش گشتی مولوی (۱۹)
 پیر بلخ ضمن این که زنجیر جبر را از ذهنیت آدمی می گسلد سپس او را مختار و آزاد می سازد و حق گزینش برای او را به رسمیت می شناسد:

جمله قرآن امر و نهی است و وقت
 امر کردن سنگ بر مرزا که دهد
 هیچ مانع هیچ عامل این کند؟
 یا کلوخ و سنگ، خشم و کین کند؟
 که بگنم که چنین کن یا چنان
 چون نکرید ای موات و حاجزان؟
 عقل کن حکمی کند بر چوب و سنگ؟
 نرد چنگی چون زند بر نقش چنگ؟
 کای غلام همه دست اندکسته پا
 نزه بر گردن جا سوزی و ما
 محالنی که آخر و گردون کند
 امر و نهی جاهلان چون کند؟
 احتمال صبر بر حق راندی
 جاهل و گنج و سفارش خواندی
 غیر حق را گر نیابد اختیار
 خشم چون می آیدت بر جرم داد
 گرز سفت بخانه چوبی بشکند
 بر تو آفت، سخت مبر و خست کند
 هیچ خشمی آیدت بر چوب سفت
 هیچ اندر کن از پاشی تو و قلب؟
 که جزا بر من زده و دستم شکست
 یا جزا بر من نهاد و کرد دست؟
 گزشتن یا اغیری را می زند
 آن شعر قصد زنده می کند
 خشم انحر نیست با آن چوب او
 پس ز سخاری شتر بر دست بر
 شمشیر بر بر سگی سنگی زنی
 بر بر آورد جمله کرده متنی
 عقل حیوانی چو دانست اختیار
 این مگو ای عقل انسان شرم دار (۱۹)
 در این فراز از مشهوری در دفتر پنجم

به سادگی، اما مسئله جبر را هر فرد
 می شناسد و به اختیار اصالت می دهد و
 چیزی نمی گوید که از مشکل ترین مسائل
 جهان امروز و دیروز است و همواره
 به پیشگامان و مسئله پردازان و مضطربان
 نیست به آن گرایش داشته اند و در نه
 روشن می کند. اما اگر نگرش انسان
 نسبت به جهان هستی دیگر شود و
 عمیق تر به جزئیات عالم وجود بنگرد
 به قانون مادی جهان پیشگامی خواهد
 برد. مولوی در داستان های زیادی در
 مثنوی آزادی گزینش روان انسان را به
 روشن نماید و طرح می کند و به رسمیت
 می شناسد. بی از عنوان انسان های با
 معرفتی است که در بین آزادگی و آزادی
 به انسان ها آموخته به گونه ای که دیگر
 به امروز که خویش وابسته نباشند زیرا
 که از پیروی کور کورانه و بستن قلعه
 اطلاعات بی چون و چرا را تاروا و لغت جان
 انسان می داند بیرو، همیشه ناپیدا و کور
 و کور و لال است و دیگران برای او کار
 این جوانی را انجام می دهند. هرچون
 انگار که در روید حیوان و انسان زندگی
 می کند و از شیر و روده تغذیه می کند نه
 چشم خورشید و نه گوش و نه خیالی جوانی
 دیگر. در دفتر اول داستان صوفی که
 همواره به همه خویش وارد حلقه می شود
 را با لب و لب استادتای شوخ می دهد
 و مضمون انجام لغت تقلید را می نمایند
 در میرزا تقی میراد
 که در حد لغت بر این تقلید یاد (۲۰)
 روشن است که تقلید و تحقیق چقدر
 با هم متفاوتند
 از تقلید با تحقیق فرق است
 کاین چه تفاوت است آن دیگر صفت
 است گفتار این سوزنی بود
 و آن تقلید گفته آموزی بود (۲۱)
 تقلید و تقلید، مولانا کوشش بر اندیشه
 ولای و دور بلخ قابل تمسق و قابل است
 مولانا به خویش می داند که آن گمان تنها
 در فضایی تازه و آزاد می توانست به کمال
 برسد و رشد کند. بدین جهت تخلص های
 که فردی به جای جمعی بیندیشد و یک
 نفر به جای یک، چند نفر را کند و تصمیم
 بگیرد و امر و نهی کند، شکی نیست که
 چنین تصمیمی رو به پیش خواهد رفت

و هرگز روی کمال و روشد و مصونیت
 زیاده را نخواهد دید. چرا که
 از بی تقلید و از زاریات عقل
 یا نهاد بر جمال بر عقل
 دستشان کز، یا نشان کز، چشم کز
 مهر شان کز، صفتشان کز، چشم کز
 زانکه قلعه آفت هر نگرش است
 که هر بد تقلید نگر گویم (۲۲)
 علت این که غلطی آن مبعیان که
 در برابر مولانا صفت کشیده بودند با
 مثنوی معنوی مولوی مخالفت می کردند
 و به سروران گول وین خرد خود توصیه
 می کردند که مثنوی را با تمبر بزدانند که
 دستشان نجس نشود. طرح این گفته
 مطالب و مسایل بود است مسائل که
 به آگاهی و بصیرت و بیانی و شواهد
 آدمیان بستگی دارد. در نظر این
 تجمیع گران فکر و اندیشه و علم و
 دانش و عقل اصولاً منطقیه ممنوعه
 اعلام شده و کسی حق ندارد بلند و
 بشود و ببیند زیرا که اگر دانسته دیگر
 بیرو بی چون و چرا و کور نخواهد بود
 مولانا از متدیان از جمد حق و عقل و از
 روشنگران بزرگند و از مصلحان عالی مقام
 جهان بشیرت است و شایسته توان گفت
 که از مبدع روشنفکران و غافلان است
 که به پایداری های جهان و انسان و
 از هائی بزرگ این برده است و همچون
 پیامبری در میان خطبه بشریت برای
 هدایت گمراهان باطن می کند و مثنوی
 او دعوت است علم که همه بشریت را
 فراموش خواند. شیخ بهایی خویش بروده
 است که
 من آن گویم که آن عالم جناب
 هست بنامی و این دارد کتاب
 مثنوی او چه قرآن مدال
 مادی بطنش و بطنش را فصل (۲۳)
 بی فرکت نه
 ۱. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد
 بلخ در ایران و در دوره سلطنت ایلخانی، دفتر اول
 ۲. همان، دفتر دوم
 ۳. اصول کالی، شیخ کالی، ترجمه
 حاج سید جواد مصطفوی، ج ۱، کتاب
 النقل و البهول، حدیث ۱۴ از تمام صادق
 علی السلام
 ۴. مثنوی معنوی، دفتر اول، ج ۱
 همان

۱. همان، دفتر چهارم
 ۲. همان، دفتر سوم
 ۳. همان، دفتر اول
 ۴. همان، دفتر چهارم
 ۵. همان، دفتر ششم
 ۶. همان، دفتر سوم
 ۷. همان، دفتر اول
 ۸. همان، دفتر سوم
 ۹. همان، دفتر اول
 ۱۰. همان، دفتر اول
 ۱۱. همان، دفتر اول
 ۱۲. همان، دفتر اول
 ۱۳. همان، دفتر سوم
 ۱۴. همان، دفتر اول
 ۱۵. همان، دفتر اول
 ۱۶. همان، دفتر اول
 ۱۷. همان، دفتر اول
 ۱۸. همان، دفتر اول
 ۱۹. همان، دفتر اول
 ۲۰. همان، دفتر اول
 ۲۱. همان، دفتر اول
 ۲۲. همان، دفتر اول
 ۲۳. همان، دفتر اول